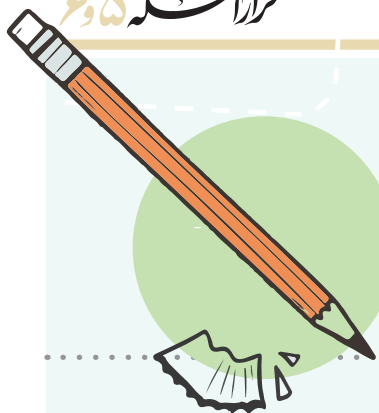




مهر معصومه پرچمی در دل ۵۱۹ دانش آموز محله کینه بیست خانه کرده است

شاگردان «مامان جان»



راه تجربه

حالی خوب کنار بچه ها

بعد از سال ها تدریس، مدیر مدرسه شیخ طوسی در شهرک شهید باهنر شد و حالا دو سال است که مدیریت مدرسه المهدی (عج) را برعهده دارد. اما او فقط یک مدیر مدرسه نیست؛ برای خیلی از بچه ها مادری مهربان و امن است. «مامان جان» گفتنش تنها یک عادت زبانی نیست؛ او سال ها آموزش را از جنس عشق و مراقبت دیده است. در روزگاری که آموزش گاه به آمار و بخشناه و رتبه تقلیل پیدا کرده است، معصومه پرچمی یادمان می اندازد که ریشه های یادگیری در رابطه ای انسانی و صمیمی شکل می گیرد؛ همان رابطه صمیمی و مادرانه ای که از یک کلاس موکت شده شروع شد و حالا به جایی رسیده است که در دل ۵۱۹ دانش آموز خانه دارد.

حاصل سال ها عشق و محبت ورزیدن

از نظر او، معلم خوب کسی است که به بچه ها برچسب هایی مثل «خنک»، «کم هوش»، یا «دیرآموز» نمی زند؛ کسی که از هر فرصتی برای یادگیری استفاده می کند و به همه چیز به چشم ابزار آموزش نگاه می کند.

یا در خاطره ای می افتد و می گوید: سرکلاس یکی از بچه ها به نخ که از کانال کولر آویزان بود، اشاره کرد و باعث شد حواس همه پرت شود. اما به جای دعوا، از همان نخ برای یادگیری استفاده کردم. پرسیدم: به نظرتان چرا این نخ تکان می خورد؟ همین سؤال ساده، شروع یک تحقیق شد و در نهایت بچه ها با کمک هم یک توربین بادی ساختند.

دل از ام محسن پور ۱۰ ساله

من از کلاس دوم دبستان وارد این مدرسه شدم. از همان ابتدا متوجه شدم فضای اینجا با مدرسه قبلی ام خیلی فرق دارد. محیط مدرسه صمیمی و دوستانه است و بچه ها با هم مهربان اند. به نظر من یکی از دلایل حضور خانم پرچمی به عنوان مدیر مدرسه است. ایشان برخلاف خیلی از مدیران، خشک و جدی نیستند و ما می توانیم راحت با خانم پرچمی صحبت کنیم. من به نقاشی علاقه مند و همین چند وقت پیش در مسابقات ناحیه ای، رتبه اول را کسب کردم. در این مدت، خانم پرچمی همیشه مشوق من بوده اند و باعث شده اند با انگیزه بیشتری کارم را ادامه بدهم.

سارا محنتی ۱۲ ساله

من از کلاس اول در این مدرسه بوده ام و اولین معلم، خانم پرچمی بوده اند. خانم معلم آن زمان به ماریاخی درس می دادند. شیوه تدریسش طوری بود که حتی سخت ترین موضوعات را هم ساده و قابل فهم و شیرین می کرد. حالا یکی از درس های مورد علاقه ام ریاضی است. خانم پرچمی هم معلم خوبی بودند و هم حالا مدیر توانایی هستند که دقیقاً می دانند با هر دانش آموزی چطور باید رفتار کنند و چطور با او ارتباط برقرار کنند.

به شیرینی درس ریاضی

تو بمان من می روم کلاس دوم

بعد از پنج سال فعالیت در نهضت، در آموزش و پرورش استخدام شد و اولین مدرسه ای که در آن تدریس می کرد، دبستان پسرانه شهید باشی زاده در محله شهرک شیرین بود. از او می خواهم خاطره ای از آن روزها تعریف کند. می گوید: یکی از دانش آموزها وقتی در کلاس خسته می شد، زیر میز دراز می کشید!

اما او به جای تنبیه، تصمیم دیگری گرفت. با هماهنگی مدیر، تنها اتاق موکت شده مدرسه را برای تدریس انتخاب کرد تا محیطی راحت تر برای بچه ها بسازد. بچه ها می توانستند هر وقت خسته شدند، دراز بکشند، بازی کنند و با حال خوب درس بخوانند.

رابطه او با دانش آموزان آن قدر صمیمی شد که یکی از بچه ها، حاضر نبود به کلاس دوم برود. آن قدر به خانم پرچمی دل بسته بود که می خواست همان کلاس اول بماند. او تعریف می کند: گریه می کرد و نمی خواست به کلاس دوم برود. با مدیر نقشه ای کشیدیم. مدیر جلو او به من تپ و تشر زد و گفت: «شنیده ام بچه ها آن قدر شما را دوست دارند که حاضر نیستند به کلاس دوم بروند؛ باید از این مدرسه بروید!» وقتی از اتاق مدیر بیرون آمدم، دانش آموز در گوشم گفت: «خانم پرچمی! راحت سر جاییت بایست و نگران نباش. من می روم کلاس دوم!»

همان قدر که بچه ها از بودن با او لذت می برد، خودش هم از این رابطه انرژی می گیرد؛ برای همین بود که فقط چند روز بعد از درگذشت مادرش در ششم اردیبهشت امسال، دوباره سرکار برگشت. «هیچ چیز بیشتر از دیدن بچه ها و بودن در این محیط، حالم را خوب نمی کند. وقتی بعد از فوت مادرم برگشتم، به محض ورود بچه ها دورم را گرفتند. یکی برایم گل رزمشکی آورده بود، یکی مراد راغوش گرفت. همان لحظه بود که بعد از چند روز سخت، برای اولین بار احساس کردم حالم بهتر شده است.»

نیکو عقیده با حوصله، گوشه و کنار مدرسه را نشانم می دهد. اما چیزی که بیشتر از همه توجهم را جلب می کند، نحوه برخورد بچه ها و معلم ها با او است. از آن مدیرهای خشک و رسمی نیست که بچه ها به محض دیدنش راهشان را کج کنند و سرشان را پایین بیندازند. برعکس، همه با لبخند و صمیمیت به او سلام می دهند. بچه های کوچک تر هم تا چشمشان به او می افتد، از دور به سمتش می روند و برای چند ثانیه محکم در آغوشش می گیرند. این رابطه، یک طرفه نیست. معصومه پرچمی هم با علاقه و اشتیاق درباره دانش آموزانش حرف می زند: «همه مثل بچه های خودم هستند... واژه «مامان جان» تکیه کلام او است. طوری با بچه ها رفتار می کند که انگار واقعا مادر ۵۱۹ دانش آموز کلاس اول تا ششم ابتدایی این مدرسه است.

مدیر مدرسه المهدی (عج) در انتهای خیابان اروند محله کینه بیست، ۲۶ سال است که در همین منطقه کار می کند و حالا نه فقط یک مدیر، بلکه چهره ای آشنا و دوست داشتنی برای چند نسل از خانواده ها است.

معلم کوچک و بزرگ تاجر آبادی ها

علاقه اش به معلمی از همان کودکی در رفتارش پیدا بود، وقتی در بازی های کودکانه با بچه های همسایه، همیشه نقش معلم مهربان را انتخاب می کرد. از میان هشت خواهر و برادر خانواده، پنج نفرشان معلم شدند و او هم یکی از آن ها است. بعد از پایان دبیرستان، کارش را به عنوان دبیر نهضت سوادآموزی در محدوده تاجر آباد قلعه خیابان آغاز کرد. تجربه ای سخت برای معلمی تازه کار؛ زیرا دانش آموزانش از هر سنی بودند. اما همین تفاوت ها، از همان ابتدا مهارت ارتباطی اش را ارتقا داد.

می گوید: برای ترغیب سوادآموزان به یادگیری، سعی می کردم برای هر کس از دری وارد شوم؛ مثلاً به پیرزن هفتاد ساله می گفتم «تادوماه دیگر می توانی قرآن را بدون ایراد بخوانی.» یا برای کودک یازده ساله با بازی و شوخی، او را پای تخته می نشاندم. با همه سختی ها، همان سال ها برایش پراز خاطره های شیرین بودند. در همان اتاق کوچک نهضت، هم درس می خواندند و هم جشن می گرفتند. حالا دختر بعضی از همان مادران سوادآموز، دانش آموز مدرسه او شده اند و گاهی همان مادرها با گل و شیرینی برای دیدنش به مدرسه می آیند.

